

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

۲۳

بقلم آقای علی دشتی

۱- اعطاء حق هر چیز ، و عدم تجاوز بحد ، و رعایت وقت آن
الف : اعطاء حق هر چیز - چون مقصود از آفریدن هر موجود ، اعم از موجودات امری
یا خلقی و مجرد و مثالی و مادی ، رساندن آنان بمقتضای قابلیت و استعداد کمال آنهاست
بنابر این پس از خلق اشیا ، حقوق آنها را که عبارت از هدایت بکمال لائقه هر یک و
استیفاء تام آن می باشد ، باشیاء مخلوقه میدهد ، و اعطاء حق هر چیز ایفاء حق هردارنده
حق ، بر حسب استحقاق اوست .

ب : عدم تجاوز بحد - ذات غیب الغیوب و کنزالصون ، در تجلی خود از قبض اقدس
که همان مرتبه لا اعتباری و احدیت است بفیض مقدس ، یعنی مرتبه اعتبار اسماء و صفات
که از آن بواحدیت تعبیر شده ، برای هر اسمی از اسماء و هر عینی از اعیان ثابته استعداد
خاصی معین کرده و در آن بودیعه نهاده است ، این استعداد اولیه یعنی آمادگی قبول
کمالات لائقه بر حسب تجلی اسمی از اسماء الهی در آن عین ثابت - مقتضی ایفاء حقوقی
است که دارای اندازه معین بتعیین الهی می باشد ، و عدم تجاوز بحد عبارت از همین
رعایت حقوق و دادن کمالات مخلوق باو ، باندازه قابلیت ویژه اش میباشد .

پس بعلیت دادن بقوه و استعداد ذاتی هر موجود ، و رساندن آن موجود بآنچه که

تذکر اصلاحی

در شماره ۲۲۷ در مقاله نقدی بر کتاب در دیار صوفیان غلط های زیر را توضیح فرمائید :

صفحه ۴۴ سطر ۵ جور بمعنی انحراف از راه راست .

صفحه ۴۴ سطر ۲۲ بچراند غلط و درست آن : بشبانی بگمارد

صفحه ۴۶ سطر ۱۲ سخرت غلط و نحرث درست است .

صفحه ۴۶ سطر ۲۳ الصافات غلط و الصفات درست است .

صفحه ۴۷ سطر ۲۰ می رسید غلط و میرسید احمد درست است .

صفحه ۵۹ سطر ۲۴ در خلقت درست و سطر ۲۵ قبح درست و قبیح غلط است .

استعداد قبول آنرا دارد ، باندازه فیض وجودی ، عدم تجاوز بحد نامیده میشود .
 ج : رعایت وقت - هر موجودی ، برای رسیدن بحق خود باندازه قسمت ازلی و استعداد کمالی ، ناگزیر از مدت بقاء و عمری است که در طی آن بکمالات اولیه و ثانویه - کمال ذاتی و اکتسابی - خویش برسد ، بنابراین تقدیم و تاخیر در مدت عمر یا تعجیل در اجلاس ، قبل از حصول کمالات و بلوغ بفعلیت وی ، عدم رعایت نوبت و فرصت عمر او در شمار بوده ، کریمه قرآنی ناظر بدین مطلب است که در سوره اعراف آیه ۳۴ میفرماید :
 "فاذا جاء اجلهم ، لا يستاء خرون ساعة ولا يستقدمون" ، در غیر اینصورت ظلم تحقق می یابد و خداوند متعال ببداهت عقلی ظالم نیست .

۲- مشاهده نظر آلهی در وعید و شناختن عدل و ملاحظه احسانش در منع .

الف : مشاهده نظر الهی در وعید و عدل او - یعنی مراد حضرت باری تعالی را در تهدید و آنچه که بدان نظر دارد شناختن ، بدین برهان که حق - سبحانه و تعالی - در هر وعید و تهدیدی مصلحتی نهفته است ، و چون عادل است ، مقتضای حکم او بر بندگانش جز بدعالت نیست و تحقق معنی و مفهوم آیه کریمه : "ان الله لا یظلم منقلا ذره" نیز مبنی بر عدالت در حکم میباشد ، و اقتضای حکم الهی جز بر این نیست که نصیبه ازلی هر کس با دیگری متفاوت و مختلف بوده ، در وعده اش تخلفی و در وعیدش جز مصلحتی نبینی که "ان الله لا یخلف المیعاد" آیه ۳۱ سوره رعد ، و "ان الله لیس بظلام للعبید" که دو کلمه اخیر آیه در پنج سوره قرآن آمده است .

ب : ملاحظه احسانش در منع - یعنی انسان در هر کاری که از جانب پروردگار ممنوع و بمنطوق و مفهوم آیات و مفاد کتب آسمانی از انجام آن باز داشته شده است ، مشاهده و ملاحظه کند که در هر امر ممنوع خبر محضی پنهان است ، که غرض غایی آن نیکویی و احسان بشخص ممنوع بوده است ، و خیر حقیقی در حرمان از آن امر بلکه نفس حرمان خیر و وصول بمنوع از مصادیق بارزه شر دنیوی و اخروی میباشد و هرچه که از جهت شرع مورد منع واقع شده ، عقل در کمال سلامت خود بمنع آن حکم میکند و چون غایت از نهی و منع ، عبارت از حفظ منهی و ممنوع عنه از شرور مورد نهی و منع است ، بنابراین مقتضای عدل و حکمت الهی جلوگیری از دخول شر در امور خیر و منع ناقص الوجود از همطرازی با وجود کامل و عدم خلط و آلودن ایندو بهم دیگر و بالمآل بودن حکمت و مصلحتی پنهانی است ، که بجهت خفی بودن آن ، انسان بدون چشم بصیرت و جز با نظر بفراسمت نمیتواند حقیقت آنرا ملاحظه کند ، و بمقادیر آیه ۲۱۶ سوره بقره : "و عسی ان تکرهوا شیئا" و هو خیر لکم ، و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم" ، بمنطوق حدیث نبوی حضرت خواجه کائنات : "ما یقضى الله بعبده المؤمن من قضاء" ، الاکان خیراله" یعنی : خداوند

سبحانه و تعالی - هیچ چیزی را ناگهانی یا بتدریج بر بنده مؤمنش حکم نمیکنند مگر اینکه خیر او در آن باشد ، و بقول مولانا جلال الدین بلخی :

با قضا پنجه مکن ، ای تندو تیز
تا قضا ، با تو نگردد ، هم ستیز
مرده باید بود ، پیش حکم حق
تا نیاید زخم ، از رب الفلق
غیر آن قسمت ، که رفت اندر ازل
روی ننماید ، کسی را ، در عمل
و چون ذوات معلومات ، یعنی ماهیات ممکنه در عالم علم عنایی و بگاہ تجلی از مرتبه احدیت به واحدیت ، هر یک بر حسب استعداد و قابلیت خود ، چیزی را مناسب خود اقتضای کرده اند ، پس از خلق آنان بصورت مادی نیز هر چه بر آنان حکم رود ، همان در خواست قابلی آنان بر حسب طلب بزبان استعداد است و لاغیر ، و این حکم عینا " همان است ، که حضرت علام الغیوب آنچه از مقتضای استعداد هر عینی از اعیان ، در عالم عیب مطلق بعلم ذاتی و عنایی دانسته است ، بنابراین حکم قضا و قدر تابع علم ذاتی ، و علم هم بنویسه خود تابع معلوم ، یعنی اعیان ثابته و ماهیات و صور اولیه موجودات است ، و این اعیان و صور هم در جهان خلق و خارج بآنچه که مقتضای استعداد و طلب آنان در تجلی از احدیت بواحدیت و از غیب بظهور در علم الهی بوده است خواهند رسید ، و بقول سراینده عارف :

چون قوایل ، جمال بنمودند
مستعدان ، سوال فرمودند
طلب فعل نیک و بد کردند
هر یکی حکم خود ، بخود کردند
گر در آتش روند و ، گر در آب
خود طلب کرده اند ، هان دریاب
بنابر مطالب بالا ، عدل آنست که آنچه بر حسب استعداد خواسته اند ، از نصیبه ازلی بی بهره نمانند ، و بآنچه که منع و نهی شده اند ، دنبال آن نروند ، و مصلحت خود را در عدم انجام امور ممنوعه و مورد نهی دانند ، زیرا نظام آفرینش جز بر اصل عدالت قابل دوام و بقا نیست ، که : "الملك یبقی مع الکفر ، ولا یبقی مع الظلم"
۳- رسیدن در استدلال بمقام بصیرت ، و در مقام ارشاد رسیدن بحقیقت و در اشارت رسیدن بقایات الغایات .

الف : رسیدن در استدلال بمقام بصیرت - چون بصیرت ، عبارت از نور عقلی است که منور نبود قدسی و مؤید بقاء یبیدات الهی و هدایت حضرت حق میباشد ، بنابراین نهایت مراتب عقل در ادراک کلیات و مجردات ، بصیرت میباشد که در زبان اهل اصطلاح بقوه قدسیه موسوم است .

مراد از قوه قدسیه اینست که انسان در مقام استدلال از معلوم به مجهول و ادراک حقائق علمی بمرتبه ای میرسد که بنور بصیرت همه چیز رامی بیند و بصیرت با این توصیف ، برای

قلب انسانی بمنزلت چشم ظاهر است برای دیدن اشیاء ، پس بصیرت دیده باطن و بصیرت دیده ظاهر می باشد ،

و نیز بصیرت بر بینات و حجت و برهان های آشکار ، بنا بر اطلاق اسم سبب به مسبب اطلاق میشود و سوره جاثیه آیه ۲۰ ناظر بدان است که : " هذا بصائر للناس " ، یعنی این بینات و حجتها و دلایل هایی پدیدار برای مردم است ، و در کریمه مزبور بصائر سبب است بر مسبب ، و در سوره اعراف آیه ۲۰۳ " هذا بصائر من ربکم و هدی و رحمه لقوم یوءمنون " دلالتی شامل بر آنست .

ب : در مقام ارشاد ، رسیدن بحقیقت - یعنی ، اگر کسی اهل ارشاد و مدعی قطبیت ، و هدایت آدمیان است ، مستعدان را بحقیقت که مرتبه نهایی آن رسیدن بعین جمع احدیت است ، برساند و بمراتب و منازل زیرین قانع نشود ، بدیهی است ، این مرتبت خاص اولیاء الله و صدیقان است ، که بمقام سلوک حقیقی و تکمیل دیگران رسیده اند . بهمین معنی ناظر است بیت مولانا جلال الدین :

قطب آن باشد ، که گرد خود تند
گردش افلاک ، گرد او بود
بنابر تعبیر ملاعبد الرزاق کاشانی در رساله اصطلاحات خود ، قطب بمعنی باطن نبوت حضرت محمد ص است ، که به سبب اختصاص یافتن آنحضرت بمقام ختمیت و اکملیت ، از طریق وراثت و قرابت معنوی بولی خاص او که مستودع اسرار قطبیت و موضع نظر و مهبط انوار الهی است ، سپرده شده ، بدیهی است قطب بودن چنین کسی چون بقول عرفا ، دارای تمکین در قلب اسرافیل است ، در هر زمان و مکانی از عالم ، صاحب ولایت کلیه و اطلاقیه می باشد ، و این کس ، جزقائد العزالمجلیین ، مولی الکونین ، و امام النشاءتین سر الاسرار و مشرق الانوار ، صورت الامانه الالهیه ، و ماده العلوم الغیر المتناهیه - حضرت علی علیه السلام - و یازده نور پاک از اولاد امجادش ، هیچکس دیگر نیست ، و مشایخ و خلفای آنان نیز جز پیران صاحب حال - نه ماه و سال - که برکت هدایت در انفاس زکیه آنهاست ، کسی دیگر نمی باشد ، و مرشدی که بقول مولانا بلخی :

پیر ارشادی ، که از تاء ثیر قول
پیر ربانی ، که چون خنده کند
پیر حقانی که چون ، دستت دهد
پیر تحقیقی ، که چون ادگار او

بأنوجه باوصاف پیری چنین همه مدعیان ارشاد و صاحب مسندان شیخی و قطبی در زمان و روزگار ما از مصادیق قدر اول بیت زیرین میباشند که مولوی بلخی فرماید :

چون بسی ابلیس آدم روی هست
پس بهردستی ، نشاید داد دست